

نجد صحرایی دورافتاده و فراموش شده در شبه جزیره عربستان بود و ساکنان آن در قرن های یازده و دوازده هجری (هفده و هجده میلادی) که حرکت محمد بن عبدالوهاب شکل گرفته بود، متشکل از بیابانگردان و جوامع قبیله ای بود. تاریخ این مردمان، سرشار از مبارزات بی پایان و رقابت های درازدامن حکمرانان خرده پا و کوچکی بود که بدون انعطاف خاصی پیوسته در حال نزاع و جنگ بودند. گاهی قدرت های خارجی نیز در این ناحیه اعمال قدرت می کردند، اما این مسئله آنقدر نادر بود که می توان بروز آن را اتفاقی دانست. سطور فوق، نمایی کلی و توضیحاتی اجمالی درباره شرایطی بود که نجد پیش از ظهور محمد بن عبدالوهاب در میانه های قرن دوازدهم هجری در آن به سر می برد.

تاریخ پیش - وهابی نجد، محصول سنت تاریخ نگاری بومی آن است.<sup>۱</sup> قدیمی ترین نمونه باقی مانده از این نسل، تاریخ نوشته های مختصری از قاضی ابن بشار (م. ۱۰۴۰/ق ۱۶۳۰ م) است که وقایع میان سال های ۱۰۱۵ - ۱۰۳۹/۱۶۰۶ - ۱۶۲۹ م را بیان می کند. این نسخه خطی چاپ نشده است و دسترسی به آن حتی برای محققان سعودی نیز غیرممکن است.<sup>۲</sup> متأسفانه هیچ گونه منبع تاریخی دیگری درباره وقایع رخ داده در قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی در دست نیست، اما تاریخ نوشته های مختلفی از قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی وجود دارد. قدیمی ترین آنها متنی است که منقور (م. ۱۱۲۵/ق ۱۷۱۳ م) است که به صورت ناقص به چاپ رسیده است.<sup>۳</sup> چهار نسخه دیگر که آنها هم به چاپ نرسیده اند، توسط جهنی - محقق سعودی - مورد بررسی قرار گرفته است:<sup>۴</sup> هر چهار مورخ درگیر و سهمیم

۱. رک به: حمد الجاسر؛ مورخو النجد؛ العرب، ۵، (۱۹۷۱)، ۷۸۸-۷۹۲. نیز رک به:

Uwaydha. M. Al-Juhany, The History of Najd prior to the wahhabis, University of Washington Ph.D. 1983, pp. 9-16

از این پس از این منبع تحت عنوان «جهنی» یاد می شود (م).

۲. جاسر؛ مورخو النجد؛ ص ۷۸۸ به بعد. نیز رک به: جهنی؛ تاریخ؛ صص ۹ و ۳۷، پاورقی شماره ۲. ۳. منقور؛ تاریخ؛ ویرایش الخویطر؛ ریاض، ۱۹۷۰. این چاپ بر اساس مطابقت دو نسخه خطی تهیه شده است. هر دو این نسخ، وقایع نگاری را از سال ۱۰۴۴/ق ۱۶۳۴ م آغاز کرده اند، اما اولی در پایان وقایع سال ۱۱۱۲/ق ۱۷۰۰ م و دیگری در سال ۱۱۲۳/ق ۱۷۱۱ م به پایان می رسد. سومین نسخه خطی هم در ارجاعات ابن منصور آمده است (رک به: پاورقی ۵). این نسخه سال های ۱۰۱۱-۱۱۰۱/ق ۱۶۰۲-۱۶۸۹ م را پوشش می دهد (رک به: جهنی؛ تاریخ؛ ص ۱۱). ابن عیسی (م. ۱۳۴۳/ق ۱۹۲۴) برخلاف دیگران معتقد است منقور کار خود را از مرگ ابن عطوه آغاز کرده است (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعة فی النجد، ویرایش حمد الجاسر؛ ریاض، ۱۹۶۶، ص ۲۶). این مسئله احتمالاً در سال ۹۴۸/ق ۱۵۴۱ م رخ داده است (این تاریخ نه چنان که در متن ابن عیسی و با تأکید ویرایشگران آمده ۱۰۴۸ ق بوده است و نه ۹۴۵ ق چنان که جاسر در مورخو النجد، ص ۷۸۹ آورده است).

۴. رک به: جهنی؛ تاریخ؛ ص ۹-۱۱. برای بررسی اطلاعاتی که جهنی بررسی هایش را با تکیه بر آنها گردآوری کرده است، می بینیم این ربیع در وقایع نگاری هایش سال های ۹۴۸-۱۱۴۸/ق ۱۵۴۱-۱۷۳۵ م را مورد بررسی قرار داده است. همین طور ابن یوسف سال های ۹۴۸-۱۱۷۳/ق ۱۵۴۱-۱۷۵۹ م را تحت پوشش قرار داده است. نیز ابن عباد سال های ۱۰۱۱-۱۱۷۵/ق ۱۶۰۲-۱۷۶۱ م و ابن منصور که قرن های نهم تا دوازدهم (۱۵-۱۸ میلادی) را مورد بررسی قرار داده اند (مشخصاً می دانیم که ابن منصور کار خویش را در سال ۸۵۰/ق ۱۴۴۶ م آغاز کرده است. (رک به: پاورقی های ۱۶ و ۲۰) و در سال ۱۲۰۰/ق ۱۷۸۵ م به پایان رسانده است [جهنی؛ تاریخ؛ ص ۱۰]، مجموعه نسخ در اختیار ما همچنین نسخه خطی چاپ نشده ای از تاریخ منقور

## مقاله

# تاریخ تاریخ نگاری نجد پیش از حضور وهابیان

مایکل کوک

M. Cook, *The Historians of pre-wahhabi Najd*, in *Staudia Islamica*, 76 (1992), pp. 163-176.

محمد حسین رفیع

چکیده: نجد، صحرایی دورافتاده در شبه جزیره عربستان بود و ساکنان آن را در قرن های یازده و دوازده هجری، در زمان شکل گیری حرکت محمد بن عبدالوهاب، بیابانگردان و جوامع قبیله ای تشکیل می دادند. نویسنده در نوشتار حاضر، نمایی کلی و توضیحاتی اجمالی درباره شرایط و سنت تاریخ نگاری نجد، پیش از ظهور وهابیان در میانه های قرن دوازدهم ارائه می دهد.

کلیدواژه: نجد، تاریخ نگاری، ظهور وهابیان.

ویا درجایی خشکسالی رخ داده و یافلان عالم دینی درگذشته است؛ برای مثال رخدادهای سال ۱۱۰۳ ق را که منقوربرای ما نقل کرده است در اینجا می‌آوریم: «محمد از القُرَیر کشته شد، الجماز به سکنه الجنوبیه حمله کردند و در پایان سال نیز مرگ ابن غنم رخ داده است». این جملات به اندازه کافی روشن و واضح هستند، اما مورخ وهابی ابن بشر انتقادات صریحی به تاریخ‌نگاری آنان وارد کرده است.<sup>۱۰</sup> او پس از اظهار تأسف از اینکه محققان متقدم نجد کمترین توجهی به تاریخ او نشان ندادند، کوشید تلاش‌های مورخان معاصر خویش را نیز به باد انتقاد بگیرد. وی بر آن بود که این تاریخ‌نگاران با بیان قتل و کشتارها بدون ذکر دلیل آنها و گزارش جنگ‌ها بدون ذکر محل آنها، هیچ کار مفیدی در زمینه ثبت تاریخ انجام نمی‌دهند.<sup>۱۱</sup>

چنان‌که انتقادات تند ابن بشر به ما نشان می‌دهد سنت تاریخ‌نگاری قدیمی منطقه نهایتاً تا اواخر قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی جریان داشته است. بدون شک تغییرات و تأثیرات بنیادینی که بر تمام شئون زندگی مردم منطقه در پی ورود و استیلای حکومت وهابی رخ داده بود، این سنت تاریخ‌نگاری را نیز از بین برد و شیوه‌ای متمایل به سلیق وهابی - سعودی جایگزین آن شد.<sup>۱۲</sup>

فارغ از بررسی و بذل توجه به از بین رفتن سنت تاریخ‌نگاری منطقه و با توجه به ریشه و منشأ آن، باید گفت طبق بررسی‌های تطبیقی من درباره قدیمی‌ترین نوشته متعلق به این سنت، هیچ منبعی قدیمی‌تر از وقایع‌نگاری ابن بسام در منطقه وجود ندارد؛ علاوه بر این، هیچ رویداد تاریخی مشخصی را نمی‌توان به عنوان عامل آغازگر

شیوه جدید تاریخ‌نگاری یافت.<sup>۱۳</sup> چنان‌که دیدیم، ابن بسام تاریخ‌اش را از سال ۱۰۱۵ ق / ۱۶۰۶ م آغاز کرده است. این درحالی است که ابن عزیب در سال ۱۰۵۹ ق / ۱۶۴۹ م به این امر اتمام ورزیده است و

در این ماجرا، یعنی ابن ربیع (م. ۱۱۵۸ ق / ۱۷۴۵ ق) و ابن یوسف - که کارخویش را تا سال ۱۱۷۳ ق / ۱۷۵۹ م ادامه داده است - ابن عباد (م. ۱۱۷۵ ق / ۱۷۶۱ م) و ابن منصور - که کارش را تا سال ۱۲۰۰ ق / ۱۷۸۶ م ادامه داده است - منابع بسیار مهم و مناسبی برای بررسی و پژوهش درباره دوران رشد و نمو وهابیان به حساب می‌آیند؛ افزون بر آن، باید به تاریخ‌نویسه مختصری که توسط ابن عزیب (م. ۱۱۶۰ ق / ۱۷۴۷ م یا کمی پس از آن) درباره اوضاع عنیزه نوشته شده، و مانند دیگر منابع، هنوز به چاپ نرسیده است، توجه داشت.<sup>۱۴</sup> روی هم رفته می‌توان شمار این دست‌نویسه‌های تاریخی را هفت عدد دانست.

حقیقت این است که از میان این متون، تنها یکی و آن هم بدون بررسی‌های درخور و مقابله با دیگر شواهد تاریخی مشابه، به چاپ رسیده و در دسترس عموم قرار گرفته است. جهنی که شناختش نسبت

به منابع، بیش از ماست، مطمئن است تمام این چند متن تاریخی از منابع یکسانی بهره برده‌اند.<sup>۱۵</sup> البته خود منابع را می‌توان در سه مجموعه‌ای که از دوره وهابیت به چاپ رسیده، بررسی نمود که عبارتند از: فاخری (۱۲۷۷ ق / ۱۸۶۰ م)، ابن بشر (م. ۱۲۹۰ ق / ۱۸۷۳ م) و ابن عیسی (م. ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴ م).<sup>۱۶</sup> چنان‌که جهنی اذعان می‌دارد،<sup>۱۷</sup> هریک از نگارندگان این آثار، با بهره‌گیری از منابع مشترک، متون بسیار مفصل‌تری تولید کردند و از جایگزینی متعصبانه اطلاعات و اخبار رسیده، به نفع حرکت وهابی، به هیچ وجه هراسی نداشته‌اند.

در هر حال، این منابع با سنت بسیار ابتدایی وقایع‌نگاری سالشمار، تواریخ خود را نگاشته‌اند.<sup>۱۸</sup>

در این منابع اطلاعات مشابهی وجود دارد؛ برای مثال درباره وقایع فلان سال، وقایع‌نگار به ما می‌گوید فلان شخص کشته شده است، ساکنان یک شهر با حمله‌ای که مردم دیگر شهر تحت فرماندهی حکمرانانی متعلق به یکی از سلسله‌ها ترتیب داده‌اند، کشته شده‌اند

## تاریخ پیش - وهابی نجد، محصول

سنت تاریخ‌نگاری بومی آن است.

## طبق بررسی‌های تطبیقی من

درباره قدیمی‌ترین نوشته

متعلق به این سنت، هیچ

منبعی قدیمی‌تر از وقایع‌نگاری

ابن بسام در منطقه وجود

ندارد؛ علاوه بر این، هیچ

رویداد تاریخی مشخصی را

نمی‌توان به عنوان عامل آغازگر

شیوه جدید تاریخ‌نگاری یافت.

۱۰. منقور؛ تاریخ؛ ص ۶۸ به بعد.

۱۱. ابن بشر؛ عنوان المجد؛ صص ۱۳ و ۱۴.

۱۲. برای درک این مسئله که سال‌نگاری‌ها چقدر اطلاعات اندکی در این باره به ما می‌دهند، کافی است اطلاعات منابع را درباره بسط و گسترش دولت سعودی در منطقه وشم با هم مقایسه کنید (رک به: مایکل کوک؛ بسط و گسترش دولت سعودی اول در نجد؛ ترجمه محمد حسین رفیعی، پیام بهارستان، شماره ۱۳؛ پانویس شماره ۶۰).

۱۳. این اطلاعات از نوشته‌های مورخان دولت سعودی گرفته شده است (ابن غنم و ابن بشر)؛ با تعلیقاتی که ابن عیسی روی آن انجام داده، برای احیای سنت تاریخ‌نگاری سالانه بومی منطقه بسیار مناسب است؛ البته این مسئله هم ما را در بازسازی و کشف رخدادها و مغشوش و بسیار از هم گسیخته‌ای که در بیست سال سرنوشت سازو حیات بر منطقه گذشت، یاری نمی‌کند (اطلاعات و اشارات فاخری هم در این باره، در عین از هم گسیخته‌گی گسترده، کمی غنی‌تر و مفصل‌تر به نظر می‌رسد). (نیز رک به: جهنی؛ تاریخ؛ صص ۱۱ و ۲۰).

۱۴. همان، ص ۱۷. من در پایان این مقاله، به این مسئله بازخواهم گشت.

۱۵. رک به: پاورقی‌های ۲ - ۵.

۱۶. را در بردارد که برای اطلاعات آن رک به: پیش از این، پاورقی ۴.

۱۷. جاسر؛ مورخو النجد؛ ص ۷۹۱ به بعد. اوسال‌های ۱۰۵۹ - ۱۱۵۳ ق / ۱۶۴۹ - ۱۷۴۰ م را تحت پوشش قرار داده است (یکی از شواهد متأخر درباره تاریخ عنیزه که به نظر می‌رسد سالنامه‌ای باشد که به صورت بسیار ناقص تا سال ۱۱۱۰ ق / ۱۶۹۸ م یعنی سال رسیدن ابن عزیب به عنیزه وقایع را پوشش داده است. رک به: مننی که جاسر طی ویرایش‌اش بر تاریخ ابن عیسی افزوده است [تاریخ ج ۶، ص ۲۳۴ و ج ۲، ص ۲۳۹]).

۱۸. جهنی؛ تاریخ؛ ص ۱۳.

۱۹. فاخری؛ الأخبار النجدیه؛ ویرایش ای. الشبل؛ ریاض. نیز رک به: ابن بشر؛ عنوان المجد فی تاریخ النجد؛ بیروت (اثری که تمام مداخل تاریخ پیش - وهابی منطقه به راحتی در صفحات ۳۸۷ - ۴۲۴ آن قابل بررسی و تحلیل هستند).

۲۰. جهنی؛ تاریخ؛ ۱۵ و ۲۲ به بعد.

۲۱. این مسئله واکنش جهنی را نیز در برداشته است (همان، ص ۹ - ۱۲).

روندی روبرویم که ابن منصور آغازگران بوده است،<sup>۱۹</sup> و آن، تلاش برای اتصال سنت تاریخ‌نگاری نجد،<sup>۲۰</sup> به تاریخ‌های ابتدایی دولت سعودی است.<sup>۲۱</sup> اما با پایان یافتن این دوره گذار در سنت تاریخ‌نگاری نجد، با دو مسئله اساسی روبرومی شویم؛ اول عدم استناد و استفاده عامدانه مورخان سعودی، از منابع پیش - سعودی است و دوم، عدم توجه تاریخ‌نگاران به ارائه تاریخ‌ها و زمان‌های صحیح و روشن بروز رخدادهاست؛ به طوری که یا اصلاً تاریخی برای حادثه‌ای ذکر نشده و یا به صورت تقریبی و گردشده، ارائه شده است.<sup>۲۲</sup> با در نظر داشتن تمام این شرایط، درخواستیم یافت که اطلاعات چندانی را نمی‌توان از این منابع به دست آورد، اما - چنان‌که جهنی پیشنهاد می‌دهد - شاید بتوان با بررسی سنت تاریخ‌نگاری شفاهی که پشت به پشت منتقل شده و در دسترس ما قرار گرفته است، ارتباطات میان ساکنان و قدرت‌های حاکمه را بررسی نماییم.<sup>۲۳</sup>

چنان‌که دیدیم، منابع در دسترس ما قابلیت بررسی تاریخ‌نویس‌های نجدی قدیمی‌تر از ابن بسام را به ما نمی‌دهند؛ البته عدم دسترسی ما، دلیل این معنا نیست که پیش از ابن بسام هیچ اثر تاریخی‌ای وجود نداشته است؛ چراکه شواهدی در دست داریم که این مسئله را اثبات می‌نماید.<sup>۲۴</sup>

در این مرحله باید منابعی را که مورخان نجدی برای نگارش

هم از وقایع‌نگاران نجدی بسیار بعید است. تاریخ این رویداد را می‌توان به خوبی و به کمک وقایع‌نگاری‌ها تخمین زد (رک به: جاسر در این باره: همان، ص ۴۸، ش ۱) ۳. مرگ ابن عطفه (رک به: پاورقی ۱۶).

۱۹. جهنی مدعی است ابن منصور برای اولین بار درباره ساکنان درعیه و عیینه سخن گفته است (همچنین درباره نسب‌شناسی خاندان سعودی اول) (تاریخ، ص ۱۲). هیچ مشکل و ابهامی درباره کشف اصالت‌های اهالی درعیه وجود ندارد؛ چرا که جهنی تلاش بسیاری برای این مسئله مبذول داشته است (همان، صص ۱۶۸ و ۲۲۸، پاورقی ۷)؛ اما از سوی دیگر در بررسی‌هایش پیرامون محور عیینه، دچار مشکلاتی شده است؛ زیرا در این باره در اتکا به اطلاعات ابن منصور ناتوان است (همان، صص ۲۳۱ و ۱۹۱، پاورقی ۷). او در اشاره‌ای دیگر مدعی است ابن منصور تنها در یک مورد به ساختارهای قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی اشاراتی داشته است (همان، صص ۱۳ و ۳۸، پاورقی ۱۲). این مطلب به ما ثابت می‌کند ابن منصور در واقع از بنیان‌گذاری عیینه سخنی نگفته است.

۲۰. برای مطالعه این شواهد، رک به: فاخری؛ اخباز؛ ص ۶۰. ابن بشر؛ عنوان؛ ص ۳۸۷ و ابن عیسی؛ تاریخ؛ ص ۲۸-۳۶. در حالی که فاخری و ابن بشر تنها درباره پایه‌گذاری عیینه و درعیه سخن گفته‌اند. ابن عیسی درباره طویم، حرمه و مجمعه نیز اطلاعاتی به ما می‌دهد.

۲۱. ابن بشر و ابن عیسی این مسئله را دقیقاً بعد از ارائه مطالبشان درباره تاریخ ساخت درعیه بیان می‌کنند (ابن بشر؛ عنوان؛ ص ۳۸۸ و ابن عیسی؛ تاریخ؛ ص ۳۶ به بعد). این مطلب در تاریخ فاخری یافت نمی‌شود.

۲۲. درباره مسئله اخراج بنوائل از عشیقر و استیلار طویم در حدود سال ۷۰۰ ق/۱۳۰۰ م (ابن عیسی؛ تاریخ؛ ۲۸-۳۱) باید گفت می‌تواند مسئله‌ای بومی و فولکوریک تلقی شود.

۲۳. جهنی در تاریخ، ص ۱۲، نظرهای ابن منصور را درباره بنیان‌گذاری درعیه نقل می‌کند: «مسئله این است که مردم امروز چه می‌گویند؛ جاسر برخلاف و معتقد است این سنت از اسناد معتبری برگرفته شده است (مورخان نجد؛ ص ۷۸۸).

۲۴. از یکی از اعضای آل بسام که در سال ۱۳۴۶ ق/۱۹۲۷ م درگذشته است، یک نسخه خطی درباره تاریخ حجاز و عراق از سال ۸۵۰ ق/۱۴۴۶ م به جا مانده است (رک به: جهنی، ص ۲۱). جهنی که به این منبع دسترسی داشته، مدعی است در این تاریخ اطلاعاتی درج شده است که در هیچ یک از منابع دیگر در دست مندرج نیست؛ برای مثال منازعات قبایل بیابانگرد نجد در قرن‌های نهم و دهم هجری / پانزده و شانزدهم میلادی مطالبی بیان کرده است. چنین به نظر می‌رسد که این تاریخ‌نگار به منابعی دسترسی داشته که مورخان نجدی از آنها اطلاعی نداشته‌اند.

از سوی دیگر ابن عباد و منقر کارخویش را از سال ۱۰۱۱ ق/۱۶۰۲ م آغاز کرده‌اند. ابن ربیع و ابن یوسف نیز از سال ۹۴۸ ق/۱۵۴۱ م شروع به تاریخ‌نگاری کرده‌اند.

تاریخ‌نگاری‌ها در عصر سعودی، از زمان‌های قدیم‌تری آغاز شده‌اند: فاخری، ابن بشر و ابن منصور ابتدای آثار خود را در سال ۸۵۰ ق/۱۴۴۶ م قرار داده‌اند.<sup>۱۵</sup> ابن عیسی نیز کارخویش را از سال ۷۰۰ ق/۱۳۰۰ م شروع کرده است. ما نیز همچون مورخان مورد اعتماد سعودی، از لحاظ دسترسی به اطلاعات تاریخی اولیه، در تنگنا هستیم.

بنابراین باید به دنبال منابع جایگزینی گشت که این مورخان از آنها بهره برده‌اند که لزوماً تمام آنها نوشته مورخان نجدی نبوده است؛ برای مثال دروفیات‌نگاری‌های علمای حنبلی، تنها نام یک عالم نجدی به چشم می‌خورد.<sup>۱۶</sup> بخش دیگر منابع تاریخی آنها به وقایع‌نگاری‌های حجازی، چون شرح سفر حج حاکم احساء در سال ۹۱۲ ق/۱۵۰۷ م<sup>۱۷</sup> و شرح حملات و تجاوزات اشراف مکه به نجد که در سال‌های پایانی قرن رخ داده، منحصر است.<sup>۱۸</sup> گذشته از آن در این میان ما با

۱۵. رک به: پاورقی ۱۹. تاریخ بنای درعیه توسط فاخری در سال ۸۵۰ ق/۱۴۴۶ م بیان شده است. (اخبار، ج ۴، ص ۶۰). ابن بشر (عنوان المجد، ج ۵، ص ۳۸۷) و ابن عیسی (تاریخ، ج ۱، ص ۳۶)؛ اما این مسئله که ابن منصور این تاریخ را از کجا آورده، برای من مشخص نیست.

۱۶. این شخص ابن عطفه است که در سال ۹۴۸ ق/۱۵۴۱ م درگذشته است و از لحاظ نقطه آغاز تاریخ خویش با دیگر مورخان متفاوت است (رک به: فاخری؛ اخباز؛ ج ۱، ص ۶۲. ابن بشر؛ عنوان المجد؛ ج ۱، ص ۳۹۱ و ابن عیسی؛ تاریخ؛ ج ۵، ص ۴۶). تاریخ مرگ او در منابع شامی مشخص نشده است.

۱۷. رک به: فاخری؛ اخباز؛ ج ۱، ص ۶۱. ابن بشر؛ عنوان؛ ج ۱، ص ۳۸۹. ابن عیسی؛ تاریخ؛ ج ۲، ص ۴۶. چنان‌که توسط ویرایشگران متن تاریخی مورد نظر ابراز شده است. این مدخل با اثر عصامی (سمط النجوم؛ قاهره، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۰۵) همسان شده است (تاریخ ۹۱۱ در متن عصامی به نظری رسد یک اشتباه باشد؛ زیرا درباره «زائد» هم تکرار شده است که در اصل «زامل» است).

۱۸. در منابع تاریخی نجدی سه لشکرکشی پیش از سال ۱۰۱۵ ق/۱۶۰۶ م وجود دارد: ۱. در سال ۹۸۶ ق/۱۵۷۸ م رخ داده است (ابن بشر؛ عنوان؛ ج ۱، ص ۳۹۲ و با اختصار بیشتر در: فاخری؛ اخباز؛ ج ۴، ص ۶۲ با تاریخ‌گذاری در سال ۹۸۸ ق/۱۵۸۰ م). ابن بشر هم که تمام اطلاعات خویش را از فاخری گرفته است در برخی جاها با انحرافات مواجه است. این عبارت بیش از آنکه یک نقل قوم مستقیم از عصامی باشد (عبدالمالک بن حسین العصامی که مورخی حجازی است و در سال ۱۱۱۱ ق/۱۶۹۹ م درگذشته است) برداشتی تأویل‌آمیز از اطلاعات اوست (سمط النجوم؛ ج ۱۲، ص ۳۶۸؛ ج ۲، ص ۲). حمله دوم در سال ۹۸۹ ق/۱۵۸۱ م رخ داد (ابن بشر؛ ج ۶، ص ۳۹۲ و با اختصار بیشتر رک به: فاخری؛ ج ۲، ص ۶۳) مجدداً نوشته‌های ابن بشر از فاخری نقل شده و آن هم نقل قولی از عصامی است. با وجود این می‌توان آن را یک نسخه ملخص شده از اصل انگاشت (سمط النجوم؛ ج ۲، ص ۴۰۳؛ ج ۳، ص ۳۶۹). و در نهایت سومین لشکرکشی در سال ۱۰۱۱ ق/۱۶۰۲ م رخ داده است (ابن بشر؛ ج ۱۷، ص ۳۹۲). در اینجا اطلاعات این منبع از فاخری کامل‌تر است؛ فاخری؛ اخباز؛ ج ۴، ص ۶۴. در اینجا ابن بشر هیچ ارجاعی به عصامی نکرده است، ولی همچنان که جاسر مدعی است (ابن عیسی، تاریخ؛ ص ۴۹، پاورقی ۱) بسیار بعید به نظر می‌رسد که این استقلال رای، حقیقی باشد (رک به: سمط النجوم؛ ج ۴، ص ۲۰۶). به هر حال اختلافاتی در نقل قول‌های ابن بشر از عصامی در مقایسه با نسخه اصلی وجود دارد و این‌طور به نظر می‌رسد که او با واسطه جمال‌الدین الاسلمی سخنان عصامی را نقل کرده است (رک به: همان، ج ۴، ص ۳۶۷). با کنار گذاشتن مطالب وقایع‌نگاران نجدی، تنها یک مسئله باقی می‌ماند که درباره وقایع سال‌های پیش از ۱۰۱۵ ق/۱۶۰۶ م توسط ایشان نقل شده است: ۱. ابن بشر از سه رخداد دیگر در جهان عرب سخن می‌گوید: قدرنگیری شاه قلی در آناتولی (عنوان المجد؛ ج ۲، ص ۳۸۹)، به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی (همان، ص ۳۸۹، پاورقی ۹) و حمله عثمانی به مصر (همان، ج ۶، ص ۳۹۱). وقایع‌نگاران نجدی از حمله عثمانی به الاحساء در حدود سال ۱۰۰۰ ق/۱۵۹۱ م سخن‌هایی گفته‌اند (فاخری؛ اخباز؛ ج ۱، ص ۶۴). ابن بشر؛ عنوان؛ ج ۱۴، ص ۳۹۲ و ابن عیسی؛ تاریخ؛ ج ۱۳، ص ۴۷) نقل کردن این مطلب

ویژگی‌های زبان‌شناسی وقایع‌نگاری‌های نجدی نیز از این قاعده مستثنا نیستند.<sup>۲۶</sup> (برعکس دوره وهابی که مورخان شیوه ادبی متفاوتی را اختیار می‌کنند). تصوری این امر که یک سنت چگونگی و طی چه مراحل پدید می‌آید، کارچندان مشکلی نیست. چنان‌که پیش از این دیدیم، تنها یک نوشته تاریخی از عصر پیش - وهابی به دست ما رسیده است؛ منقور و تاریخ‌نویسش، آمیزه هماهنگی از ذکر حوادث شخصی و عامه نجد را ارائه می‌کنند. در میان این پژوهش، اطلاعات تاریخی ارائه شده صرف نظر از اطلاعات طولانی نسب‌نامه‌ای مذکور می‌توان به عنوان یک سند قابل ارجاع و ارزشمند، مورد بررسی قرار داد. نسخه‌ای که من آن را از کتابخانه‌ای شخصی به دست آورده‌ام، در زمان‌های مختلف و مرگ‌های مختلف به سرعت و با عجله نوشته شده و در بخش سفید بالای مجلدات بیشتر مصرف شده، آثاری برجای مانده است. چنان‌که آمد و با توجه به اندک بودن منابع، بررسی ریشه‌های تاریخ‌نویس‌های نجدی غیرممکن است؛ اما با بررسی آثار برجای مانده بر روی نسخ و تطابقات زمانی و مکانی، می‌توان به حدسیاتی رسید. مجموعه خطی شماره ۴۵۲۹ در کتابخانه ملی بریتانیا، مجموعه‌ای از متون اندیشه‌ای وهابی است؛<sup>۲۷</sup> اما در خلاصه مختصری که در آغاز آن نگاشته شده، اطلاعات تاریخی محدودی که دوره تاریخی مناسبی را از سال ۱۲۳۱ - ۱۳۰۰ ق/ ۱۸۱۵ - ۱۸۸۳ تحت پوشش قرار می‌دهد، ارائه شده است.<sup>۲۸</sup> ما باید دقیقاً همین کار را با یادداشت‌های جزئی دیگری که بر دیگر صفحات این نسخ، توسط شخصی ناشناس - که شاید صاحب آنها بوده - نوشته شده، انجام دهیم.

نخست اینکه: تا زمان ابن منصور، مورخان نجدی هیچ علاقه‌ای برای درج و ضبط میراث بومی مردم نجد نداشتند و در عوض، تمام توجهات خود را به تاریخ درعیه، خاندان سعودی و شرح وقایع تاریخی مرتبط با خاندان سعودی مبدول داشته بودند.<sup>۲۹</sup> دوم، این طور به نظر می‌رسد که وقایع‌نگاران، اطلاعات اندکی درباره چیزی که آن را منبعی غنی برای درک و ثبت شعربومی منطقه و تبدیل آن به یک سنت فراگیر می‌دانند، داشته‌اند.<sup>۳۰</sup> در اینجا با قصیده‌ای شورانگیز مواجهیم که

خوافی است که وقایع سال‌های ۷۰۱-۸۲۵ ق/ ۱۳۰۲-۱۴۴۲ م را تحت پوشش قرار داده است (م. فخر، مشهد، ۱۳۳۹).

۲۶. برای بررسی زبان و شیوه نگارش سنت تاریخ‌نگاری عربی که در آثار سعودی منعکس شده است، رک به: مقدمه‌ای که الشبل برای تاریخ فاخری انجام داده است (فاخری، ص ۳۷-۴۴) و لغتنامه جاسر که بر ویرایشش برابن عیسی نگاشته است (تاریخ، ۵۱ - ۲۴۷).

۲۷. برای توضیحات بیشتر درباره این نسخه، رک به: C.Rieu, Supplement to the Catalogue of the Arabic manuscripts in the British Museum Lonon 1894-142f.no 220.

۲۸. نسخ خطی کتابخانه ملی بریتانیا، مجموعه ارینتال، شماره ۴۵۲۹، پوشه ۲ الف، این نوشته‌ها در نوع مرکب، خط نگارنده و تاریخ نگارش با هم متفاوت بوده، هیچ یک از آنها از تاریخ‌گذاری مناسبی بهره‌مند نیست.

۲۹. رک به: پاورقی.

۳۰. برای مطالعه این اشعار مردم‌مبیه عنوان یک منبع تاریخی، رک به: جهنی؛ تاریخ؛ ص ۳۴. جهنی یکی از ارجاعات اشتباه که توسط ابن یوسف آورده شده و این اشعار را متعلق به رشید الخلالوی دانسته را ذکر کرده است.

تاریخ‌های خویش از آنها بهره می‌برده‌اند، یافت. به دودلیل می‌توان گفت سنت جدیدی در پی تحولات ایدئولوژیک و بنیادین در نجد پدید آمده است: اولاً مورخان نوظهور وهابی در آثار خویش از هیچ یک از مورخان برجسته پیش - وهابی سخنی به میان نیاورده‌اند و ثانیاً هیچ شاهدهی درباره انتقال منابع تاریخی مناطق همجوار چون دمشق یا مصر به نجد در دست نیست که بتوان آن را عامل پدیدآورنده این تحول تاریخ‌نگاری دانست. در یک بررسی گذرا بر کتابشناسی منابع تاریخی اطراف، چون یمن، حجاز، مصر و دیگر مناطق همجوار نجد، وجود هرگونه ارتباط و تأثیرپذیری از شیوه‌های تاریخ‌نگاری آن مناطق بر سنت تاریخ‌نگاری نجد، منتفی است.<sup>۲۵</sup>

۲۵. نمونه‌هایی که در پی می‌آید، شواهدی است از تاریخ‌نگاری‌های پدیدآمده در این دوره زمانی در مناطق همجوار: ۱. یمن: ابن‌الدیبه الزبیدی (م. ۹۴۴ ق/ ۱۵۳۷ م) مورخ شافعی که نزد علمای نجد شناخته شده بود و کتاب تاریخ یمن را از ابتدای حضور اسلام تا سال ۹۲۳ ق/ ۱۵۱۷ م نگاشته است. این اثر به لحاظ سبک ادبی با دیگر اثری که تحت عنوان «قره العیون باخبار الیمن المیمون» توسط یک وقایع‌نگار نجدی تهیه شده، متفاوت است (ویرایش العکوه؛ قاهره، ۱۹۸۶). این منبع به خوبی هرچه تمام‌تر در تدوین اتفاقات به صورت روایی عمل کرده است. ۲. حجاز: در اینجا باید مقایسه دقیقی با بخش سوم (خاتمه) اثر عصامی (م. ۱۱۱۱ ق/ ۱۶۹۹ م) انجام شود که یکی از وقایع‌نگاری‌های اشراف مکه بود (سمط النجوم، ج ۴، ص ۱۸۷ و ج ۴، ص ۵۸۴) این اثر نوعی تاریخ جهانی محسوب می‌شود که در بخش مورد بحث ایداً دچار اختصار و سبک‌تکراری وقایع‌نگاری‌های نجدی نیست. ۳. مصر: در اینجا کار ما بسیار ساده است؛ چرا که با یک تاریخ مختصر، اما شناخته شده از مصر مواجهیم که وقایع‌نگار شهیر حبیبی مرعی بن یوسف (م. ۱۳۳۰ ق/ ۱۶۲۳ م) آن را نگاشته است. «نزه الناظرین فی تاریخ من اولیاء مصر من الخلفاء و السلاطین» (نسخه خطی شماره ۵۴۴ کتابخانه بادلیان) اثری است که نگارنده آن کوشیده است با متنی آمیخته از شعر و نثر، تاریخ مصر را تحت دو عنوان اصلی و کلی سلطنت و خلافت تقسیم‌بندی نماید. وی می‌کوشد اثبات کند مصر پس از پایان قدرت چرکسیان (ممالیک) از شکل یک حکومت خودمختار خارج شده است (همان، برگ ۱، ص ۱۹۴). نگارنده برای مورخان و علمای نجد بسیار شناخته شده و معتبر است (رک به: فاخری؛ اخبار؛ ج ۲، ص ۶۶ و ابن بشر؛ عنوان؛ ج ۳، ص ۳۹۴) در ضمن ابن بشر در نگارش اثرش از این کتاب بهره برده است (همان، ج ۸، ص ۱۲ و ج ۶، ص ۳۹۵). برای بررسی و تعمیق بیشتر در تاریخ‌نگاری مصریان در دوره حکومت عثمانی.

P. M. Holt, 'Ottoman Egypt 1517-1798; an account of Arabic Historical sources. In *political and social change in Modern Egypt*, London, 1968.

هالت به خوبی توضیح می‌دهد که این اثر یک کار میانه و معتدل است، اما به هیچ وجه الگوی مورخان نجدی قرار نگرفته است. ۴. سوریه: یکی از اصلی‌ترین نمونه‌ها در این باره وقایع‌نگاری ابن جمعه (م. بعد از ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۳ م) است (چاپ شده توسط المنجد، ولاد دمشق فی العهد العثماني، دمشق، ۱۹۴۹ و توسط هنری لائوست تحت عنوان *Les gouverneurs de damassous les Mamlouks et les premeiers Ottomans*، دمشق، ۱۹۵۲ به چاپ رسید). کتاب در اکثر مواقع شکل وقایع‌نگاری به خود گرفته است، اما این اثر بسیار تمیز و کامل‌تر از تاریخ وقایع‌نگاران نجدی است (برای کسب اطلاعات بیشتر از وضع تاریخ‌نگاری در دمشق در قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م رک به:

Abd al - Karim Rafeq, *The Province of Damascus 1723-1783*, Beirut, 1966, 320-325.

الرافق، ایالت دمشق، ۱۷۲۳-۱۷۸۳، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۶۶). ۵. عراق: احمد بن عبدالله بغدادی (م. ۱۱۰۲ ق/ ۱۶۹۱ م) نگارنده تاریخی جهانی با عنوان *عیون الاخبار الاغیان* (کتابخانه بریتانیا، نسخه شماره ۲۳، ص ۳۰۹) است که تاریخ ذکر حوادث نگارنده در دوره حیاتش است که البته بسیار کامل‌تر از آنچه نجدیان نگاشته‌اند، است. در کل، هیچ منبعی درباره این وقایع‌نگاران کامل‌تر از بررسی کلی تاریخ‌نگاری در اسلام که روزنسال آن را انجام داده، سخن نگفته است (فرانک روزنسال؛ تاریخ تاریخ‌نگاری مسلمین؛ ویرایش دوم، لیدن ۱۹۶۸-۸۶). از سوی دیگر ساخت در بررسی اصلی‌ترین مشخصه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی در مقدمه‌ای که بر تاریخ خلیفه بن خیاط (م. ۲۴۰ ق/ ۸۵۴ م) داشته، بسیار موفق بوده است

J. Schacht, *The Kitab al-tarikh of Halifa b. Hayyat in Arabica*, 16 [1969], p. 79 f.

(رک به: مدخل «کتاب تاریخ خلیفه بن خیاط» در: *Arabica*, ۱۶ [۱۹۶۹] ص ۷۹ به بعد). چنین منبعی در فارسی که اطلاعاتی مربوط به موضوع مورد بحث ما آورده است، مجمل فصیح

نکرده‌اند<sup>۳۷</sup> و ثانیاً هیچ توجهی به تاریخ‌نویس‌های ماقبل خود دربارهٔ نجد و شواهد تاریخی آنها نکرده‌اند.

حال باید پرسید چرا پس زمینه‌های فرهنگ نجد، به چنین سنتی منتهی شده است؟ و یا اگر جوامع نجدی تاریخ‌نویس‌هایی درخور خود داشته‌اند، چگونه توانسته‌اند این سنت پیش‌پاافتاده و ابتدایی را بپذیرند؟ پاسخ این سؤالات - اگر واقعاً قابل پاسخگویی باشند - در دست‌رود عوامل اصلی نهفته است: استعداد نهانی بسیار قوی تاریخ‌نگاری اسلامی، و در مقابل، ظرفیت اندک

جامعه نجدی در تاریخ‌نگاری و پروردن سنتی پیشرفته در خود. بیایید با دانشمندان آن منطقه کار خود را آغاز کنیم.

جامعهٔ نجدی در دوره مورد نظر، توسط گروه علمای مذهبی بومی پشتیبانی می‌شد.<sup>۳۸</sup> آنها سرانجام از قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی در منطقه حاضر بوده‌اند، اما شیوه توزیع و پخش شدن آنها نامتوازن بوده است؛ با وجود این آنها توانستند به خوبی نقش خود را به عنوان سران مذهبی (مطوعه) منطقه ایفا کرده،<sup>۳۹</sup> براکثر ساکنان نفوذ یابند. آنها به لحاظ فقهی متعلق به مکتب سنی حنبلی بودند که مرکز علمی آن در دمشق قرار داشت؛ بنابراین باید اذعان داشت که علمای نجدی به جامعهٔ علمی گسترده‌تری در میان اعراب تعلق داشتند و در تعامل بسیار گسترده و فعال با مرکز این جامعه در خارج از عربستان قرار داشتند. وجود این جامعهٔ علمی و تحقیقاتی در میان ساکنان نجد<sup>۴۰</sup> برای

۳۷. اطلاعات مورخان نجدی باید برای تفاخرات قبیله‌ای و اطلاعات نسب‌نامه‌ای مورد شک و تردید قرار گیرد. تنها تیره‌ای که اطلاعات نسب‌نامه‌ای بسایر غنی است، وهبه است (رک به: ابن عیسی؛ تاریخ؛ صص ۲۰۵-۲۱۷ و ۲۳۱. با بحث و بررسی دقیقی که درباره نسب‌نامه‌ها ارائه شده). وهبه یکی از قبایل نجد بود که تعداد طلاب و علم‌اندوزان بیشتری در مقایسه با دیگران داشت.

۳۸. توضیح و شرح بسیار خوبی از این جامعه توسط جهنی ارائه شده است (تاریخ، صص ۲۴۰-۲۵۹). سنت تراجم‌نویسی نجدی تنها تا میانه‌های قرن دهم قدمت دارد (همان، صص ۲۴۰) که برای این زمان هم در برخی نقاط مبهم و گنگ می‌شود (همان، صص ۲۵۸، ش ۲). در ادامه باید گفت به لطف چاپ اخیر منابع سوری، اطلاعات کامل و جامعی از حنبلیه نجدی در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی در دست داریم (رک به: ابن عبدالهادی؛ الجوهر المنضد فی طبقات متأخر اصحاب احمد؛ ویرایش عبدالله صالح العثیمین، قاهره، ۱۹۸۷، صص ۱۵، ش ۱۲؛ صص ۴۰، ۴۶؛ صص ۱۱۲، ش ۱۲۸ و شماره ۳۴ مقدمه کتاب). از پنج مورخ مورد بحث، چهارتن مورد بحث و مذاقه ابن عبدالهادی (م. ۹۰۹) قرار گرفته‌اند. دیگری توسط ابن عبدالهادی یکی از قضات نجد برشمرده شده است. نگاه ابن عبدالهادی به این افراد، بسیار نیکو و خیراندیش، اما به سختی قابل تمایز است: در برخی نقاط او تنها نام کوچک آنها را استفاده می‌کند. ویرایشگر این اثر احمد نجدی اول را با ابن عطوه منطبق دانسته است (همان، صص ۱۵، ش ۱۲). به نظر می‌رسد ابن عبدالهادی کتابش را در سال‌های انتهایی قرن نگاهشته است (رک به: صص ۷۹ و ۸۴).

۳۹. برای این امر رک به: کوک؛ بسط و گسترش... صص ۶۷۲.

۴۰. برای شجره‌نامه‌های خود تاریخ‌نگاران بنگرید به جهنی، ۳۸، پانویس ۱۳.

سرودهٔ حُمَیدان الشَّویری از شاعران قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی است. شاعر با بیانی جذاب، ماجرای نزاع اهالی اُثیفیه و ثرمداء را شرح می‌دهد. این شعر همزمان با جنگ جهانی اول توسط فیلبی، زیر عنوان «سنن شفاهی اُثیفیه» ثبت شده است.<sup>۳۱</sup> این در حالی است که وقایع‌نگاران اشاره‌ای به این قصیده - حماسهٔ کوچک نکرده‌اند.

سوم آنکه حفظ چارچوب‌ها و محدودیت‌ها در نگارش تاریخ برای مورخان نجدی از همه چیز مهم‌تر بوده است. آنها چنان‌که پیش از این دیدیم، کوشیده‌اند تا به حد امکان، تاریخ

**تصویری که از سنت تاریخ‌نگاری نجد به ما می‌رسد، محصول محدودیت‌های دو جانبهٔ نگرش اعضای آن است؛ اولاً آنها به هیچ وجه برای دانش تاریخی مردم نجد و تاریخ اجتای آن اهمیتی قایل نبوده و در تاریخ‌های خود سخنی از آن نقل نکرده‌اند و ثانیاً هیچ توجهی به تاریخ‌نویس‌های ماقبل خود دربارهٔ نجد و شواهد تاریخی آنها نکرده‌اند.**

خود را به عقب ببرند، اما در روند آمیختن و یکپارچه‌سازی بازمانده‌های ادبی منطقه، با سنت تاریخ‌نگاری جدید خود به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. شاید بتوان گفت بخش کمی از این مواد تاریخی در دسترس نجدیان بوده است.<sup>۳۲</sup> با این همه، این مواد به راحتی می‌توانست توجه یکی از دانشمندان نجدی حاضر در دمشق یا قاهره را به خود جلب کند و از طریق او به دانش عمومی منطقه نجد افزوده شود. به همان شکلی که این نگرانی دربارهٔ گذشته نجد مطرح است، درباره آینده و حضورش در جهان مدرن نیز وجود دارد؛<sup>۳۳</sup> اما این نوع توجهات، عموماً در جهان مدرن معنایی پیدا نمی‌کنند؛ برای مثال ابن عیسی که به هیچ وجه نمی‌توان او را دانشمندی مدرن دانست، با اینکه تاریخ او از سال ۷۰۰ ق/ ۱۳۰۰ م عقب‌تر نمی‌رود، کوشیده است از

دایره گسترده‌تری از منابع در منطقه عربستان برای نگارش کتابش بهره ببرد.<sup>۳۴</sup> ابن الدیبیع (م. ۹۴۴ ق/ ۱۵۳۷ م) مورخی یمنی است که تاریخ یمن را از ورود اسلام بدانجا تا روزگار خود نگاهشته است.<sup>۳۵</sup> مرعی بن یوسف (م. ۱۰۳۳/ ۱۶۲۴) نیز چنین کاری را برای تاریخ مصر انجام داده است.<sup>۳۶</sup> کوتاه کوتاه سخن آنکه: تصویری که از سنت تاریخ‌نگاری نجد به ما می‌رسد، محصول محدودیت‌های دو جانبهٔ نگرش اعضای آن است؛ اولاً آنها به هیچ وجه برای دانش تاریخی مردم نجد و تاریخ اجتماعی آن اهمیتی قایل نبوده و در تاریخ‌های خود سخنی از آن نقل

۳۱. برای ارجاعات و منابع رک به: مایکل کوک؛ بسط و گسترش دولت سعودی اول...؛ پانویس ۸۴.

۳۲. باید گفت سرگین هیچ نمونه‌ای از مجموعه‌های نسخ خطی عربی در قرون اولیه اسلامی نجد را در فهرستش درج نکرده است.

F. Sezgin-Geschichte des Arabischen Schriftitums-Leiden 1967-، ۱: 742f

۳۳. یکی از نمونه‌های خوب برای بررسی در این زمینه، حمد الجاسر؛ مدینه الریاض عبرادوار التاریخ؛ ریاض، ۱۹۶۶ است.

۳۴. نسخ خطی که بر کتاب ابن عیسی مشتمل است، متعلق به خود اوست. در این نسخ اطلاعاتی درباره جنگ‌های قبیله‌ای در دوره پیش از اسلام در منطقه و همچنین اطلاعات توپوگرافی کاملی از آن مطرح شده است (رک به: مقدمهٔ جاسر بر این تاریخ، صص ۱۱-۱۳).

۳۵. رک به: پاورقی ۲۶، مورد اول.

۳۶. همان، مورد سوم.

خواهد بود اگر بر این گمان باشیم که هیچ اثر تاریخی در طول تاریخ نجد توسط علما و دانشمندان آن دیار تولید نشده است.

درباره گستردن افق دید جامعه نجدی برای غنی‌تر کردن تولیدات تاریخی، برخلاف دیگر عناصر هیچ اقدامی انجام نشده است؛ همچنین از ساختارهای سیاسی در دوره پیش وهابی نجد نیز هیچ شاهدهی دردست نیست که بتوان آن را به یک ساختار حکومتی تشبیه نمود.<sup>۴۷</sup> بی‌تردید قدرت‌های محصور در خاندان‌های حکومتگر می‌کوشیدند سنن شفاهی حامی خود را در بین رعایا ترویج کنند و هیچ‌گونه انعطافی درباره تاریخ‌نویس‌های مربوط به حکومتشان نشان نمی‌دادند.<sup>۴۸</sup> به دلیل کوتاه فکری‌های تشکیلاتی

که بر جامعه نجدی سلطه داشت، تاریخ‌نویسی در آن به هیچ مرتبه و مقامی نرسید.<sup>۴۹</sup>

در اینجا چند مسئله مهم وجود دارد که می‌توان آنها را زیر عنوان دغدغه‌های فرهنگی مطرح نمود. در گام اول، هنگامی که اهالی نجد پیش از حضور وهابیان از وضعیت جهان خارج مطلع شدند، هیچ تلاشی برای ایجاد ارتباط با دیگر جوامع همسایه نکردند. نجدیان حتماً از اتفاقاتی که علیه ساکنان اطراف خویش و کل عربستان رخ داده بود، مطلع بودند؛ اما هیچ تلاشی برای ایجاد ارتباط با همسایگان آگاه‌تر خود نسبت به فعل و انفعالات پدید آمده نکردند. دوم، در تاریخ قدیم نجد، هیچ عاملی برای افزایش سطح حس نگرانی درباره از بین رفتن سنن شفاهی تاریخ منطقه، وجود ندارد (حسی که برای ازدست رفتن

این روایات تاریخی رایج در افواه مردم احساس خطر کرده، برای مکتوب کردن آن نهایت تلاش خود را به خرج دهد). نیازی به بیان این مطلب نیست که هردو نکته فوق در ارتباط با هم قرار دارند: جامعه نجدی هم درست مانند جامعه اسلامی در قرون اولیه بسط قدرتش بر ممالک همجوار که عموماً از ساختارهای فرهنگی پیچیده‌تری بهره می‌بردند، ناگهان برای ازدست رفتن سنن تاریخی شفاهی خود احساس نگرانی کرد.

ارتباط با آن وقایع‌نگاری‌ها تهیه گشته‌اند.

۴۷. چنان‌که توسط جهنی مورد تأکید قرار گرفته است (تاریخ، ص ۸)، شیوخ محلی نجد جایگاه مشابهی با سلاطین دیگر مناطق داشتند که توسط ابن عطوه مورد توجه قرار گرفته بود (رک به: مقفوره الفواکه العدیبه فی المسائل المفیده: دمشق، ج ۸، ص ۱۹۴ و ج ۲، ص ۱۳۸).  
۴۸. شاید مجاز باشم فضای مشابهی با گروه تاریخ یک دانشگاه در این مورد تعبیر کنم. این گروه (دپارتمان) صحنه‌ای از حکام پر شمار و رنگارنگ و متفاوت یک درام سیاسی است. این صحنه‌ها توسط محققان چیره‌دست در نگارش و علاقه‌مند به استفاده از اطلاعات تاریخی، ترسیم شده است.

۴۹. از این روست که امتناع ابن بشره بر قراردادن وقایع دوره پیش - وهابی (سوابقش) در ابتدای اثرش رخ داده است.

مساله ای که ما بدنبال آن هستیم بسیار سخت باور است.<sup>۴۱</sup> از سوی دیگر طبقات و تراجم‌نگاری برای علما و دانشمندان هردوره، یکی از منابع جنبی برای آگاهی از فعالیت‌های تاریخ‌نگاری هستند. در مقیاس بسیار بزرگ تر باید گفت: نگرش کلی جهان اسلام نیز به جهان بر محوریت تاریخ بنا شده است؛ چه در این انگاره آغاز جهان با شکل‌گیری بشر قرین و همزمان بوده و این همزمانی با نشانه‌های مذهبی مستند شده است.<sup>۴۲</sup> به صورت خاص و همراه با این نگرش در مقیاس جهانی، می‌توان گفت در کتابشناسی تاریخ‌نگاری اسلامی، تنها در زمان‌های کوتاه و مختصری، تاریخ برخی مناطق جهان اسلام مورد غفلت واقع شده است.

### بی‌تردید قدرت‌های محصور در خاندان‌های حکومتگر می‌کوشیدند سنن شفاهی حامی خود را در بین رعایا ترویج کنند و هیچ‌گونه انعطافی درباره تاریخ‌نویس‌های مربوط به حکومتشان نشان نمی‌دادند. به دلیل کوتاه فکری‌های تشکیلاتی که بر جامعه نجدی سلطه داشت، تاریخ‌نویسی در آن به هیچ مرتبه و مقامی نرسید.

خوشبختانه و یا بدبختانه باید گفت تاریخ مناطقی که علمای نجدی در ارتباط دائم با آنها بوده‌اند، در هیچ برهه زمانی از چشم مورخان مسلمان دور نمانده است.<sup>۴۳</sup> در ضمن هیچ عامل بازدارنده‌ای هم برای حنا بله در پیوستن به اینگونه فعالیت‌ها وجود نداشته است؛<sup>۴۴</sup> اما باید در نظر داشت که تاریخ‌پژوهی و مطالعه تاریخ، در آن زمان جزء مطالعات و درس‌های اصلی طلاب محسوب نمی‌شد و استادان نیز از سوی دیگر چندان تمایلی به کم کردن حجم تدریس فقه و حدیث و افزودن تاریخ به مفاد آموزشی نداشتند؛ بنابراین زمینه‌های فرهنگی و علمی، آنها را به مورخان بالقوه و نه واقعی تبدیل کرده بود. مکاتب اسلامی به شدت از سرایت افکار و تحت تأثیر قرار گرفتن در جهان بینی خویش از دیگران بیمناک بودند.<sup>۴۵</sup> تلاش‌های اولیه در زمینه

وقایع‌نگاری که با جهان بینی‌های اسلامی همراه بوده است، از قرن سوم هجری / نهم میلادی به ثمر نشست و مسلمانان کوشیدند با ثبت تاریخ تولد و مرگ علما و مشاهیر خود، اولین گام را در تاریخ‌نگاری بردارند. همین تاریخ‌های فوت و حیات نیز یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های آثار مورخان نجدی محسوب می‌شد.<sup>۴۶</sup> به هرحال بسیار عجیب

۴۱. هیچ تاریخ‌نگاری نجدی که توسط لیمان نوشته شده باشد دردست نیست.

۴۲. برعکس جهان بینی هندویی که ابداء علاقه ای به تاریخ گذاری خود و ایجاد وابستگی به زمان ندارد.

۴۳. رک به: پاورقی ۲۶.

۴۴. برای مورد مرعی بن یوسف، رک به: پاورقی ۲۶، مورد سوم. یکی از نمونه‌های کلاسیک تاریخ‌نگاری حنا بله، ابن الجوزی (م. ۵۹۷ ق / ۱۲۰۱ م)، نگارنده المنتظم است که ابن بشر در صفحه اول اثرش از او یاد می‌کند (عنوان المجد؛ ص ۱۳).

۴۵. مجدداً این مسئله در تناقض آشکار با نظریات هندوئیسم قرار دارد. نگرانی اصلی ما متوجه روند و ساختاری است که این انتقال تحت آن انجام شده است و نه افرادی که این انتقال را انجام داده‌اند.

۴۶. ما چند ترجمه ادبی از محققان نجد در دست داریم (رک به: جهنی؛ تاریخ؛ ص ۸ - ۲۶). برای من کاملاً مشخص نیست که این تراجم کاملاً در دوره پیش - وهابی نوشته شده‌اند یا در

درعین حال، ما با دو عامل خنثی‌کننده در تاریخ پیش از وهابیت در نجد مواجهیم: یکی فرهنگ مکتبی برخوردار از منابع بالقوه و قابل توجه تاریخ‌نگاری، و دیگری جامعه‌ای با ظرفیت‌های کم و بیش قابل توجهی برای نگارش تاریخ. چیزی که از این شواهد پدیدار می‌شود، شکل‌گیری سنتی مبتدیان، اما پایدار و جاری در جامعه و فرهنگ نجد است.

تمام این مشخصات و توضیحات در تعارض کامل با جامعه نجدی پس از حضور سعودیان، تحت تأثیر اندیشه‌های وهابی در میانه‌های قرن دوازدهم هجری/ هجدهم میلادی قرار داشت. دولت جدید سعودی مرزهای نجد را به سرزمین‌های بیشتری گسترش داده، ساختار عقیدتی - سیاسی جدیدی به منصفه ظهور رساند و به چنان قدرت و استیلائی در شبه جزیره رسید که پیش از آن سابقه نداشت. چندان عجیب نیست اگر آثار این تغییرات بنیادین را در شیوه تاریخ‌نگاری قدیم نجد هم مشاهده کنیم؛<sup>۵۰</sup> و در واقع باید گفت شواهدی در دست است که نشان می‌دهد تاریخ و مسئله تاریخ‌نگاری جزء توجهات اصلی حکام اولیه دولت اول سعودی محسوب می‌شده است. یک نویسنده ناشناس در حوزه خلیج فارس در دوره زوال دولت اول سعودی توضیح می‌دهد که چگونه خاندان سلطنتی می‌کوشیدند با گستردن دایره معلومات و دانش خود، سطح فرهنگ خود را ارتقا بخشند. در این میان علم تاریخ از درجه اهمیت بالایی برای حکام برخوردار بوده است.<sup>۵۱</sup> او بیان می‌کند عبدالعزیز سعودی (حک ۱۱۷۹ - ۱۲۱۸ ق / ۱۷۶۵ / ۱۸۰۳ م) برای تقویت حافظه خویش علاقه زیادی به مطالعه و فراگرفتن علم تاریخ داشت.<sup>۵۲</sup> همچنین بوکهارت که در سال‌های پایانی دولت اول سعودی از درعیه بازدید کرد، تاریخ را در صدر علایق حکام سعودی بر شمرده است. او از خرید و جمع‌آوری منابع تاریخی حجاز و یمن و انداختن آن در کتابخانه بزرگ سعود (حک - ۱۲۱۸ - ۱۲۲۹ ق / ۱۸۰۳ - ۱۸۱۴ م) به عنوان بزرگترین و غنی‌ترین گنجینه نسخ خطی در جهان عرب سخن گفته است؛<sup>۵۳</sup> اما متأسفانه بیش از این اطلاعاتی درباره وضعیت تاریخ‌نگاری منطقه در دسترس ما نیست.<sup>۵۴</sup>

۵۰. با توجه به اینکه این اتفاق در این دوره رخ داده و صراحتاً به تاریخ پیش از سعودی پرداخته است، باید گفت ترکیب سنن بومی نجدی با تاریخ‌نگاری سعودی، در این جا اتفاق افتاده است.

۵۱. لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب؛ ویرایش ابو حاکمه؛ بیروت، ص ۵۶، ۱۹۶۷ (برای اطلاعات بیشتر درباره این اثر، رک به: مایکل کوک؛ «منشأ اصلی کتاب لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب»؛ برگردان محمد حسین رفیعی؛ آینه پژوهش، ش ۱۲۲).

۵۲. لمع الشهاب؛ ص ۱۷۳. ریناؤد (Reinaud) مردی انگلیسی است که در زمان عبدالعزیز از درعیه بازدید کرده است (رک به:

U. J. Seetzen, 'Forgesetzte Reise-Nachrichten', Monatsliche Correspondenz zur Beförderung der Erd- und Himmels-Kunde, 12 [1805], 24.

۵۳. بوکهارت؛ یادداشت‌هایی درباره صحراگردان وهابیون؛ لندن ۱۸۳۰، ص ۱۴۲. من این ارجاع را مدیون مونا زکی هستم.

۵۴. این مقاله برای «Colloque de Cartigny» تهیه شده است که در می ۱۹۸۶ توسط Centre d'etude du Proche-Orient ancien دانشگاه جنوا برگزار شد. در اینجا بر خود فرض می‌دانم از لری کنراد به سبب ارائه دیدگاه‌های ارزشمندش بر پیش نویس این مقاله و همچنین حل مشکلاتم در متون عربی توسط عبدالقادر شریف تشکر کنم.